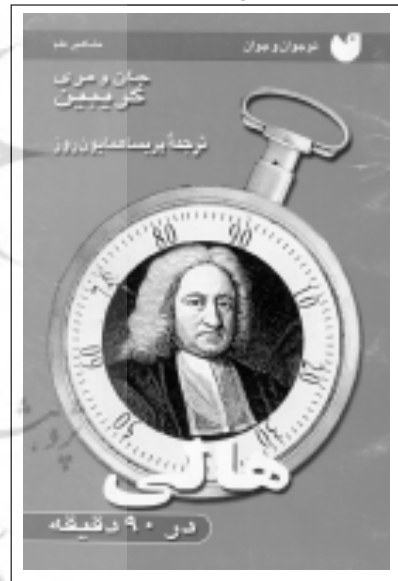


گام معلق یک منتقد

O امید وهابی املشی

WWW.OMID VAHAB @ YAHOO.COM



عنوان کتاب: هالی
نویسندگان: جان و مری گریبین
مترجم: پریسا همایون روز
ناشر: ذکر، کتابهای قاصدک
نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۸
شمارگان: ۷۰۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۴۵ صفحه
بها: ۲۰۰ تومان

اگر فرض کنیم قلم هم مثل پایی باشد که بر زمینی می‌نهییم، پس این قلم آن قلم می‌کنم. سعی می‌کنم روی یک قلم بایستم (بالاخره، بی‌جهت نامش را قلم نگذاشته‌اند!) و تو نمی‌دانی که با این حرف، چه بر سر خود می‌آورم. آری، آخرش آدم‌ها باید حرف خودشان را رک و پوست‌کنده بزنند. با کمال تأسف، آری. پس می‌کوشم آخرین تلاشم را این گونه بکنم که مختصر بگویم:

زیبایی، متاعی است که به چنگ فیلسوفان و دانشمندان نیامد. آن‌را به زیباییان دادند و داغ توجه به آن و دیدنش را به هنرمندان. قرار شد یک کار طولانی روی آن بشود، مدام تحت فشار باشد تا موجودات کوچکی به نام منتقد، آن را کم‌کم تجزیه کنند.

من اعتقاد دارم نقد یعنی بررسی و شناخت زیبایی. حال مرد میدان می‌خواهم که بگوید چنین نیست. اما ببینیم نقدی که هم‌اکنون داریم، چیست؟ منتقد یعنی شارح و مفسر خرده زیبایی‌هایی که در هر کار هنری و اثر هنرمندانه می‌یابد؛ آن هم از نگاه منفی یا علمی. یعنی زیبایی را ملکه می‌گیرد و عدمش را خرده‌خرده مرزبندی می‌کند. البته، مقصود رسیدن به حد و مرز منطقی نیست، لکن هدف این است که روزی بشود با بررسی جامع نقدها، کاری به دست تئوری‌های زیبایی‌شناسانه داد. و این تئوری‌ها علمی نیستند، مگر آن‌که شما هر آمار و پژوهشی را علم بدانید که می‌دانید نیست و البته باز خودتان می‌دانید که برای چنین اقدامی هم زود است.

به هر حال آن‌چه مهم است، پاسخ شما نیست، بلکه این است: «بالاخره توانستم یک سوژه مثبت پیدا کنم؛ یعنی چیزی که خیلی به درد نقد نمی‌خورد؛ چون بیشتر باید تقدیرش کرد.»

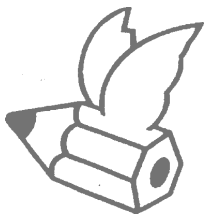
حال شرمنده می‌شوم و سعی می‌کنم کارم را با فشار آوردن بر این یک قلم (چون مرغ یک پا دارد)، ادامه بدهم؛ مانند یک لک‌لک که شکارچی خرده زیبایی‌ها از تمام برکه‌ها، آبگیرها و رودهای هنر و ادب است. با این امید که اگر روزی تئوری‌های زیبایی‌شناسانه به سامانی برسد، یقیناً برخاسته از یک کار پژوهشی روی نقدهاست. (البته تئوری‌های غیر علمی!) «هالی» نود دقیقه جان و مری گریبین، خواب جدید لک‌لک است. پریسا همایون روز، مترجم نسبتاً ناشناخته این کتاب است که باید به او خسته نباشید گفت. کار کم‌حجم، اما سترگی کرده است و من برای تقدیر از ایشان، حداقل چهار دلیل دارم:

- اول این که «هالی»، در میان ایرانیان ناشناخته است و برای نسل نوجوان این روزها که خبر ستاره دنباله‌دار هالی به ایشان نرسیده است و شاید هم تا پایان عمرشان نرسد، ناشناخته‌تر.

- دوم این که «هالی» گرچه نامش به بزرگی نیوتن و انیشتاین و... نیست، اما زندگی‌اش چیزی از جذابیت و هیجان و خیال‌انگیزی کم ندارد. یعنی نمونه جالبی است برای نمایشی واقعی‌تر از زندگی دانشمندان.

زندگی دانشمندان با دیگران تفاوت دارد. همه این‌طور گمان می‌کنند، اما برخلاف تصور همه، واقعاً هم این‌طور است. به این علت می‌گویم برخلاف تصور همه که تفاوت‌ها در چیزهایی نیست که ما مردم عادی به آنها فکر می‌کنیم. مثلاً آنها به مسایل‌شان محوریت می‌دهند و به اشخاص و افراد، چندان توجهی نشان نمی‌دهند و یا مثلاً حسادت در میان آنها شکل عجیب و وحشتناکی به خود می‌گیرد و... پس جدا از نشان دادن زیبایی‌های زندگی علمی، عبرت‌ها هم چشم‌نواز است و «هالی» زندگی قابل توجهی از این نظر هم دارد.

- نظر مردم درباره دانشمندان منجم و ستاره‌شناس، از همه جالب‌تر است؛ واقعاً برتر از شاعر و فیلسوف. یک منجم را شاید مانند جادوگران تصور کنند. این پندار شاید از ربط میان Astrology, Astronomy یعنی علم نجوم و فن منجم، ستاره‌شناسی و ستاره‌بینی، نشأت گرفته باشد. آنها طالع‌بینی (احکام نجوم) را که چیزی مانند کف‌بینی و رمل و جفر است، مربوط به ستاره‌شناسی می‌بینند. کلاً تصور کردن یک دانشمند سر به



آبروی نقد علمی

وقتی از گالیله یاد می‌کنیم، همه گرفتار جو سترگ سیاسگزارانه سخن‌پردازان می‌شویم و انگار نمی‌دانیم احساسات مان را چطور بروز بدهیم. بنابراین، در دام بی‌دقتی‌ها و سهل‌انگاری‌ها می‌افتیم. اما نگاهداشتن مرز ستایش و اغراق، برانگیختن هیجان را بیشتر به کار می‌آید. ما که زیرویم زندگی و تلخ و شور و ترش و شیرین را کم و بیش می‌شناسیم، چه بهتر که دیرتر آمدگان مان را با پاسداشت مرز اغراق، سرحال بیاوریم!

چه خوب بود اگر به جای «جان و مری‌گریبین» و آن همه مورخ که درباره گالیله نوشته‌اند، خطاب من، نویسنده‌ای ایرانی می‌یافت تا طرز پاسگزاری از این اسطوره جانانه دانشوری، در گشایش این بررسی بازشناخته شود.

۱) گالیله چه کاره بود؟

پیش و بیش از منجم و فیزیکدان و نویسنده بودن، او یک منتقد کتاب علمی بود که از تحصیل پزشکی گریخته و به لذات ریاضی دل بسته بود و با معلمی و اختراع، دخل و خرج را سامان داده بود. از قضا نوع کتاب و نویسنده‌ای که سوزن نقدش بر آن گیر کرده بود، او را تا آن‌جا پیش برد که واضح دینامیک و استاتیک و پایه‌گذار متد نوین علم تجربی باشد.

۲) اشتباه جالب

گالیله تا پایان روزگار گرمی‌اش، پای بر نقد ارسطو می‌فشرد، لکن همین سوزه نقد، بالاخره زهرش را در جان منتقد گرانقدر خود فرو ریخت. گالیله در انتخاب چگونگی مسیر حرکت یکنواخت، اصالت را به دایره داد و احتمالاً به این دلیل در دام ارسطو گرفتار آمد که از بی‌نهایت دایره ممکن، تنها اندکی با اندازه سرعت، حرکت یکنواخت، برای مسیر شیئی متحرک تعیین می‌شوند. البته، دآوری من پیشینی است، اما پر بیراه هم نیست.

از این اشتباه، در دام چاه بعدی افتاد و کتابی نوشت در تبیین چگونگی شکل‌گیری و آنالیز عالمانه جذر و مد برای پیش‌بینی آن تا کسانی که کارشان با آب و دریاست، آسان‌تر به مقصد برسند. در این راه، تجربه هزاران ساله صیادان و ملاحان و آب‌رسانان مزارع را ناشنیده گرفت و به جای تأثیر جاذبه ماه و خورشید که واضح بود، جذر و مد را ناشی از حرکت دایره‌ای گرفت. هر چه کرد که محاسباتش جواب بدهد، نشد. با این حساب، معلوم نیست چطور رضایت داد که کارش را پایان گرفته تلقی کند. به هر حال، اگر هم فرض او درست می‌بود، این خود دلیلی بود که حرکت دایره‌ای، حرکتی شتابدار است؛ مگر اینکه اصل علیت علمی، آن نوعش را که خود پی گرفته بود، به کلی کنار می‌گذاشت. پس آن همه سرسختی افسانه‌ای برای نقد ارسطو، یککاش دمی بیشتر می‌پایند.

۳) اشتباه رایج درباره زندگی گالیله

هوا که هم موضوع مطالعه‌اش، تفاوت اساسی با موضوع پژوهش دیگر علما دارد و هم ساعت‌های کاری‌اش نگران‌کننده است و هم اندازه‌هایی که با آنها سرو کار دارد و نیز در دسترس نبودن چیزهایی که با آنها دمخور است (رفیق ناباب سابق یا اجرام آسمانی)، واقعاً باید تجربه جالبی باشد. وقتی که نوجوان بودم، ازین طرز تلقی‌ها حسابی مستفیض شده‌ام. پیام‌های دور و نزدیک از آشنایان که فلانی را از این کار، یعنی رصد و مطالعه آسمان برحذر کنید. آن قدر گفتند که سراغ Astrology یا تنجیم هم رفته‌ام و دیدم، آن چه را که همه به اشاره و کنایه از آن غولی ساخته بودند.

ترجمه و نشر این جلد را با تمام مجلدات دیگر «نود دقیقه» فرق می‌گذارم. برای آن که به کتاب‌خوان‌های ما آگاهی‌هایی می‌دهد که مانند امدادسانی در شرایط ویژه و اضطراری و کمک‌های اولیه، ضروری است، و آن اینکه مقام‌های چشم‌گیر این دنیا، هر چند نصیب خردمندان نمی‌شود، (در همه جای دنیا این طور است)، چشم‌گیرترین مقام، هم‌چنان مخصوص خردمندان است. اینکه ملک و ملک، هر دو آن کسی است که می‌داند و می‌فهمد. زمانی که حرکت جامعه‌مان به سامان برود، زمانی است که نجوم از حصار اقتباس و گردآوری و ترجمه بیرون می‌آید. مثل پیش‌گوهای قدیم، قیافه می‌گیرم و می‌گویم درست هم‌زمان با این روند، تعقل و عقل‌گرایی هم از حصار کزدانی‌ها و کژفهمی‌ها درخواهد آمد.

بار دیگر به پریسا همایون روز، تبریک می‌گویم. به این علت که اتفاقاً چند درس مهم زندگی را نیز حین بازگویی خلاصه‌وار زندگی این دانشمند (هالی که نام این ستاره دنباله‌دار از روی نام او گرفته شده) به مخاطب منتقل کرده است:

۱- کشف و محاسبه مدار ستاره دنباله‌دار هالی که موجب عمومی شدن شهرت او شده است.
۲- او جدا از این که دانشمند بود، کارهای عملی سخت نیز انجام می‌داد که نمونه آشکارش سفرهای طولانی دریایی، بدون یاری کارشناس و مهندس دریاست (بعد از نافرمانی یاور تعیین شده‌اش از سوی نیروی دریایی)
۳- کارهای سیاسی او مثلاً جاسوسی برای دولت بریتانیا که واقعاً عبرت هر کسی است که به سراغ علم و دانش می‌رود.

۴- رها کردن و نیمه کاره گذاشتن تحصیل برای پرداختن به تحقیق‌های آسمانی. اصالت دادن به علم در مقابل مدرک علمی

۵- یاری رساندن به نیوتن و بر عهده گرفتن بخش قابل توجهی از مخارج نشر کتاب او و بحث‌های وی با نیوتن، برای درک یافته‌های او. خلاصه این که او توانست نیوتن را از انزوا بیرون بکشد. متأسفانه، نیوتن هرگز نتوانست این کار هالی را به خوبی جبران کند. از تمام این‌ها غمگین می‌شویم، خوشنود می‌شویم و درس می‌گیریم. درست است که این کتاب نه رمان است، نه حاوی پیام‌های اخلاقی صریح، اما خیلی خوب از عهده داستان و درس، هر دو برآمده. نثر آن دلچسب نیست، اما موضوع واقعاً ذهن چسب است و خوابیدن و بیداری‌ها را رنگی دیگر می‌دهد. به مؤسسه نشر ذکر هم تبریک می‌گویم و امیدواریم هم مترجم و هم ناشر، به تلاش‌های مشابه خود بیفزایند.



عنوان کتاب: گالیله
نویسندگان: جان و مری گریبین
مترجم: پریسا همایون روز
ناشر: ذکر، کتابهای قاصدک
نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۸
شمارگان: ۷۰۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۶۴ صفحه
بها: ۲۵۰ تومان

جانبداری گالیله در زمان خودش، از گردش زمین و سیارات به دور خورشید، کار جالبی نبود؛ مگر بر پایه یافته‌های کپلر که گالیله توجه چندانی به او نکرده بود. دستگاه کپرنیک که آن همه از آن به نابی و بزرگی و انقلابی بودن یاد می‌شود، چیزی جز یک تغییر ناشیانه نبود. کپرنیک، به جای زمین، خورشید را مرکز گرفته بود. این درست، اما مرکز، مرکز است. چه مرکز یک دایره از ۵۸ دایره بطلمیوسی که کپرنیک، تعداد آن دوایر را از ۸۰ هم گذرانده بود. یعنی مبانی فلسفی و منطقی آن روز که هیچ، اصل سهولت محاسبه و دقت را هم زیر پا گذاشته بود. فقط چون خورشید بسیار متفاوت بود، می‌باید مرکز عالم باشد (دقت کنید مرکز عالم!)، حالا به هر راهی که شده. اما این کپلر بود که نشان داد چگونه و در آن زمان، کسی نگاهی و توجهی به حاشیه کتاب قطور او نینداخته بود تا نیوتن رسید. گالیله در نجوم و مکانیک آسمان، هیچ‌گاه پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نداشت و این خلاف تصور ماست و ظاهراً هم این سبب شد که قهرمان شود.

۴) انتهای کام‌وری‌ها و شکوفایی‌ها

معمولاً تخیل زبان حال گویان، بیشتر از این قد نداده است که این جمله را به گالیله نسبت دهند که بعد از محاکمه، زیر لب گفت: «ای زمین تو به حرکت خود هم چنان ادامه بده!»

من گمان می‌کنم او در دادگاه، به چند حقیقت تلخ پی برد. اول این که با همه زیرکی‌هایش، دید گیر افتاده و کارش تمام شده و رفته است. دوم آن که تمام دنیا منتظرند و او هر چه بگوید، تغییری در حقیقت نخواهد داد. بهتر آن که بدانند حتی اگر گالیله هم توبه کند. فرقی نخواهد کرد و سوم سرنوشت دخترانش که هر چند پدری نامدار برای‌شان بود، نصیبی از دنیا هر چند اندک، به آنها نرساند.

فقر و گریز از دادگاه بدهکاری‌ها و نزدیک دو دهه وعده‌های بی‌پایه برای حقوق بالا که هم‌اکنون نیز بیشتر مورخین را به اشتباه می‌اندازد و نیز روحیه دست و دل باز او سبب شده بود که دو دخترش، به صومعه پناه ببرند تا بر او بار سنگین آبرومندی را تحمیل نکرده باشند و حالا نوبت او بود، اما نمی‌دانست که آنها چشم به راه همین مقاومت نشستند. دختر بزرگش، با شنیدن نتیجه محاکمه، راهی سرای دیگر شد و چند سالی گالیله دل و دماغ و انگیزه زندگی را از دست داد تا این که کاملاً نابینا شد.

آری، منطق خشک یک بیرون‌گودنشین همیشه می‌گوید، لنگش کن و متأسفانه... می‌گیریم، می‌لرزیم و استخوان‌های کنده شده‌ام را در برابر وحشت «انگیزاسیون» می‌فشارم، اما می‌دانم که باید آهسته گفت ای کاش دمی بیشتر این پیرمرد آزرده می‌پایید. با تمام مردم جهان، اشک‌هایم را نثار پاهای خسته و بلندش می‌کنم.

شاید در آن روزهای پایانی که در نابینایی مطلق می‌نشست و عود می‌نواخت، به این می‌اندیشید که چطور سرنوشتی مشابه ارسطو یافته است که در پایان، به اتهام بی‌دینی طرد شده بود. کسی نمی‌داند، شاید به کپلر می‌اندیشید که در جای دیگر، چنان می‌کرد که جهان تکان می‌خورد، اما پیش چشمش، کودکش از گرسنگی و بیماری جان می‌سپردند. مادرش را سوزاندند و زنش دیوانه شد و او در کنار راه‌ها نشسته، از طالع‌بینی، امرار معاش می‌کرد. شاید گالیله دوست داشت آن هنگام که نامه کپلر، به او رسید یا به نزدش آمده بود، دستش را گرفته بود تا اکنون که ناتوان افتاده است و اصلاً نمی‌داند چطور کپلر را بیابد، چنین شرمنده نباشد.

المنتهی‌له که چو ما بی‌دل و دین بود

آن را که لقب عاقل و فرزانه نهادیم

حال، بعد از نقل و نقد زندگی منتقد کتاب در آسمان و کتاب الفیزیاء (طبیعیات) ارسطو، به نقد و بررسی کتاب جان و مری گریبین می‌رسیم.

۱) قسمت‌های شورانگیز روایت ایشان از زندگی گالیله

(الف)

«استدلال قانع‌کننده‌ای که درباره نادرستی این داستان وجود دارد، این است که گالیله، در هیچ یک از نوشته‌های خود، اشاره‌ای به این موضوع نکرده است. به علاوه تاریخ این داستان نیز درست به نظر نمی‌رسد، ولی مسلماً این داستان از جایی منشأ گرفته است. در این مورد، می‌توان به آزمایش‌های یک مهندس فلاندری به نام «سیمون استیون» اشاره کرد. او در ۱۵۸۶ میلادی، چند وزنه سربی را از ارتفاع ده متری رها کرد و سپس نتایج آزمایش‌های خود را به چاپ رساند.

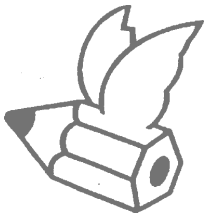
آن چه ما می‌دانیم، این است که بین گالیله، سقوط اجسام و برج کج پیزا رابطه‌ای وجود دارد، ولی این موضوع به سه دهه بعد، یعنی سال ۱۶۱۲ میلادی مربوط می‌شود. در آن سال، یکی از استادان پیرو مکتب مشایی، در دانشگاه پیزا، قصد داشت ثابت کند که نظر گالیله درباره حرکت غلط است. به همین جهت، او اجسامی با وزن‌های مختلف را از برج کج پیزا به پایین انداخت و دریافت که آنها دقیقاً در یک زمان به زمین می‌رسند.» ص ۱۴ و ۱۵

(ب)

«مدتی بعد موفق شد با پاپ ملاقات کند و سپس به عنوان یکی از اعضای «فرهنگستان تیزبینان» که اولین انجمن علمی جهان بود و در ۱۶۰۳ میلادی در رم پایه‌گذاری شده بود، پذیرفته شد. این فرهنگستان، با استفاده از نفوذ گالیله به مهم‌ترین انجمن علمی جهان تبدیل شد.» ص ۳۲

(ج)

«یکی از دوستان قدیمی که گالیله در رم ملاقات کرد، روبرتو بلارمینیو بود. او



کاربرد تربیتی قصه‌ها

- عنوان: برگ به برگ: داستان‌هایی برای روان کودکان
- نویسنده: لینده فون کیزرلینک
- مترجم: شکوفه رضانی
- تصویرگر: مونا مقیم بیگی
- ناشر: انتشارات صنم
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۸
- شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۱۰۵ صفحه
- بها: ۷۵۰ تومان

الیزابت حرفی نمی‌زند؛ حتی اگر ظرف شیر را گربه ریخته باشد، وسایل بافتنی او را هم‌کلاسی‌هایش پخش‌وپلا کرده باشند و یا موش‌ها شیرینی‌های مادر بزرگ را گاز زده باشند و همه او را مقصر بدانند! پورگل همیشه جدی، دلش می‌خواهد از ته دل گریه کند اما همه از این کار منعش می‌کنند. بچه‌خوک، از این که کاتینکا فقط به بره توجه نشان می‌دهد رنج می‌برد. دختر کوچکی از این که بچه‌ها او را ماره‌عینکی صدا می‌زنند ناراحت است. چوپانی به پسرش گفته تبیل بی‌خاصیت و پسر به این موضوع فکر می‌کند. پسر جوانی که قادر به راه رفتن نیست همه چیز را یک‌نواخت و کسل‌کننده می‌بیند. جوجه مرغ از دست جوجه خروس ناراحت شده و دهقان دنبال مقصر می‌گردد.

شخصیت‌های داستان‌های دیگر این مجموعه هم هر کدام مشکلی دارند که روان‌شان را آزار می‌دهد و در هر داستان، راه حلی ارائه شده و داستان به تعادل رسیده است. کم‌تر کودکی را می‌توان یافت که در موقعیت‌هایی

مشابه آن چه در این داستان‌ها آمده، قرار نگرفته باشد و یا درک بعضی مفاهیم مورد بحث در داستان‌ها، در زندگی واقعی برایش مشکل نبوده باشد. ولی آیا اینها دلایلی بر مفید بودن این داستان‌هاست؟ و یا این که می‌توانیم برای داستان‌ها کاربرد تربیتی در نظر بگیریم؟ آیا از یک قصه باید انتظاری بیشتر از قصه‌گویی داشته باشیم؟ و اگر این‌گونه است، نگاه‌مان به این داستان‌ها باید از کدام زاویه باشد؟

شاید یکی از حساس‌ترین عرصه‌ها در ادبیات کودک و نوجوان، نوشتن داستان، یا درنمایه روان‌شناختی باشد. نوشتن داستان برای بچه‌ها با هدف کاویدن روان‌شان، اصلاح رفتارها و کمک به شناخت آنها از درون‌شان، مستلزم رعایت نکات بسیاری است. ذره‌ای بی‌دقتی، موجب عدم تأثیرگذاری و یا حتی تأثیرگذاری واژگونه خواهد شد. همان‌طور که طیف وسیعی از ادبیات کودک و نوجوان‌مان، قصد اصلاح رفتار مخاطب را دارد، اما نه تنها تأثیری بر ذهن و روان او نگذاشته، بلکه او را به نوعی مبارزه منفی وادار می‌کنند. نویسندگان این آثار، شناخت کافی از



در آن زمان، کاردینال شده و عضو دادگاه تفتیش عقاید بود. در این ملاقات، کدورت کوچکی میان این دو دوست به وجود آمد. گالیله محتاطانه به بلارمینو اشاره کرد بود که مشاهدات نجومی او، کیهان‌شناسی کوپرنیکی را که براساس آن زمین به دور خورشید می‌چرخد، تایید می‌کند. بلارمینو، نامه‌ای به دادگاه تفتیش عقاید نوشت تا تحقیق شود که گالیله، به طور رسمی نظریات کوپرنیک را تدریس کرده است یا نه، ولی موضوع در آن‌جا مسکوت ماند و بعدها باعث محکومیت گالیله شد.» ص ۳۲

(د)

«گالیله در بهار ۱۶۱۷ میلادی، به خانه‌ای در «بلوسگاردو» نقل مکان کرد. او می‌خواست به دخترانش، ویرجینیا و ویویا که در صومعه «سان ماتیو» واقع در «آرچرتی» زندگی می‌کردند، نزدیک‌تر باشد. گالیله خودش آنها را به این صومعه فرستاده بود. ویرجینیا و ویویا، به خاطر تنگدستی، چاره‌ای جز راهبه شدن نداشتند. در واقع، تجربه تلخی که گالیله از جهیزیه دو خواهرش داشت، باعث شده بود که چنین تصمیمی بگیرد. به این ترتیب آنها نه احتیاجی به حمایت مالی گالیله داشتند و نه گالیله مجبور بود جهیزیه سنگینی برای آنها بپردازد. این موضوع عجیب به نظر می‌رسد که گالیله به خاطر علاقه شدید به دخترانش، حاضر می‌شود زندگی در فلورانس را رها کند و در نقطه‌ای دورافتاده ساکن شود؛ با این حال، آنها را در شانزده سالگی، به جایی می‌فرستد که کار سخت، غذای نامناسب و ناکافی و سرپناهی سرد در انتظار آنهاست. با این وجود با آنها و مخصوصاً دختر بزرگش ویرجینیا، که اینک خواهر «هاریا چلسته» نامیده می‌شود، روابط بسیار نزدیک و عمیقی داشت. در آن سال، گالیله پنجاه و سه ساله بود و علاوه بر بیماری مزمنی که داشت، از فتقی حاد رنج می‌برد. از سوی پاپ به او در مورد نظریات کوپرنیکی تذکر داده شده بود.» ص ۳۷

تأخیر «بخش پایانی»

آن‌چه در این کتاب، مانند هر کتاب تاریخ علم دیگر، آن را نمی‌بینیم. بررسی پیشینی سیر تطور و رشد فکری است؛ یعنی به ساختار روند هر اکتشاف و اختراع و یافته و یافته پرداختن، مستقل از اعداد و ارقام و مختصات و مشخصات تاریخی و اخبار و حکایات و استادهای ماجرادار. به عبارتی، باید ببینیم ذهن‌های با استعداد، چه گونه اندیشیده‌اند که چنین شده‌اند، باید زمینه‌ها و پیش‌فرض‌ها و شیوه‌ها را سنجید که این به نظر من، جذاب‌ترین بخش تمام تاریخ است. علی‌الخصوص برای جوانترها، ولی متأسفانه، روزگار ما روزگاری نیست که زحمت چندان بیارزد؛ خصوصاً اگر این زحمت، بر دل و فکر بیفتد.

ای کاش کتاب‌های «ذهن‌خوان» یا «زبان حال گویی» (زندگینامه فکری) درباره خیام، نیوتن، بور، ماکول و آئیشتاین نگاشته می‌شد یا برای هابل یا برای حتی جیمز جویس.

این‌ها را نام می‌برم، چون دقیقاً می‌دانم که می‌شود.

به امید همگانی شدن و رواج پرداخت پیشینی تاریخ فکر.